

دو فصلنامه علمی پژوهشی کتاب قیّم
سال نهم (۱۳۹۸)، شماره بیستم

درآمدی بر نقش معرفت‌شناسی در تقویت و بازشناسی دانش تفسیر

محمد امینی تهرانی^۱

چکیده

تقویت و به‌روزرسانی علوم اسلامی از اولویت‌های محققان این عرصه است. یکی از علوم اسلامی که به شکل جدی نیازمند این امر است، دانش تفسیر می‌باشد. شیوه به‌روزرسانی این دانش، تقویت و بازشناسی آن توسط علوم جدیدی مانند فلسفه دانش تفسیر در کنار تعامل با معرفت‌شناسی، موضوع اصلی این مقاله را تشکیل می‌دهد.

روش تحقیق در مقاله حاضر بر اساس روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای است. بررسی‌های این مقاله نشان‌دهنده تأثیرگذاری دانش معرفت‌شناسی در گونه‌شناسی گزاره‌های دانش تفسیر، رتبه‌بندی روش‌های تفسیری بر اساس رسیدن قطعی به مراد الهی، تکمیل روش‌های مورد نیاز در فلسفه دانش تفسیر، تبیین نظام‌مندی دانش تفسیر و تحلیل استدلال‌های موجود در دانش تفسیر است. دانش معرفت‌شناسی می‌تواند قلمرو دانش تفسیر را بر اساس تحلیل ماهیت گزاره‌های دانش تفسیر و بررسی فصول ممیزه آن، روشن نماید.

واژگان کلیدی: معرفت‌شناسی، تفسیر قرآن، دانش تفسیر، فلسفه تفسیر، قضایا، روش‌شناسی.

۱. استادیار جامعه المصطفی العالمیة / amini63@chmail.ir

۱- مقدمه

دانش‌های بشری هر روز و به سرعت در حال رشد و فربه شدن هستند. این فربهی و رشد، همیشه خوشایند نیست و حتی گاهی دانش را از هدف اولیه خود، دور می‌سازد. همین امر امروزه محققان را بر آن داشته است تا با تدوین علوم و پی‌گیری روش‌های جدید و دقیق‌تر، علوم مورد نظر را بررسی و خانه‌تکانی نمایند. از جمله این علوم، دانش تفسیر است که از گذشته تا به امروز تألیف‌های متعددی در قالب‌های گوناگون درباره آن صورت گرفته است و هر دانشمندی با رویکردی که مدنظر داشته است، به تدوین کتابی درباره تفسیر قرآن کریم روی آورده است. به نظر نگارنده، زمانه حاضر، محتاج سامان‌دهی به این دانش مؤثر و پرفایده است. یکی از علومی که می‌تواند در سامان بخشی به مباحث دانش تفسیر مفید فایده افتد، فلسفه دانش تفسیر است. بررسی رابطه کلان دانش تفسیر با دانش‌های جدید مانند هرمنوتیک و نشانه‌شناسی، بررسی اصطلاحات کلیدی دانش تفسیر و رسیدن به تعریفی جامع درباره آن‌ها، مدیریت دانش تفسیر و بررسی راهکارهای تقویت این دانش با توجه به رشد علوم جدید، از جمله دلایل توجه به فلسفه دانش تفسیر است. فلسفه دانش تفسیر که از گروه فلسفه‌های مضاف به علوم است به بررسی و نظارت و پیراسته کردن دانش تفسیر اقدام می‌نماید. از مسائل مهم این دانش، معرفت‌شناسی دانش تفسیر است که در اثر تعامل فلسفه دانش تفسیر با معرفت‌شناسی ایجاد شده است. وظیفه این علم آن است تا با روش‌ها و اصول موجود در دانش معرفت‌شناسی، به تنقیح و تنظیم دانش تفسیر، اقدام نماید. بخشی از مسائل فلسفه دانش تفسیر، مباحث تاریخی است که به سیر تاریخی دانش و ادوار مهم دانش تفسیر می‌پردازد. به طور مثال، قواعد تفسیر قرآن کریم از چه زمانی مورد استفاده مفسران قرار گرفته و از لحاظ کمی و کیفی چه تغییرات و تحولاتی در مورد قواعد تفسیری قرآن کریم رخ داده است؟ نویسنده این مقاله بر آن است تا این مسأله را بررسی نموده و ابعاد تأثیرگذاری معرفت‌شناسی در بررسی دانش تفسیر را مورد کنکاش قرار دهد. این تأثیرگذاری در حوزه‌های متعددی مانند قضایا، روش‌شناسی و بررسی روش‌های تفسیری، قابل بررسی است.

۲- پیشینه

بررسی پیشینه موضوع حاضر از دو زاویه قابل بررسی است. اول، پیشینه فلسفه دانش تفسیر. دوم، پیشینه نقش معرفت‌شناسی در رشد دانش تفسیر و جایگاه آن در میان مسائل فلسفه دانش

تفسیر. در مورد پیدایش فلسفه دانش تفسیر، زمان زیادی سپری نشده است. پیشینه این موضوع را می‌توان در قالب دو عنوان آثار عام و آثار خاص دنبال نمود.

الف) آثار عام: مراد از این آثار، منابعی است که در آنها به مطالب مرتبط با فلسفه‌های مضاف اشاره شده است یا در آنها سرچشمه‌های بحث از فلسفه دانش تفسیر دیده می‌شود.

ب) آثار خاص: مراد از این آثار، مقالاتی است که به شکل خاص به فلسفه دانش تفسیر پرداخته‌اند. مقاله «نهادهای راهنمای فهم قرآن» از علی‌اکبر رشاد^۱، مقاله «فلسفه علوم قرآنی» از علی‌اصغر حقدار^۲، مقاله «فلسفه تفسیر» از حمید خدابخشیان^۳ و مقاله «فلسفه تفسیر قرآن کریم» از محمدعلی رضایی اصفهانی و نویسنده مقاله حاضر^۴ که در مجلات مختلف به چاپ رسیده‌اند، از جمله پیشینه‌های این موضوع به شمار می‌آیند.

اما درباره نقش معرفت‌شناسی در بازپژوهی دانش تفسیر نمی‌توان به منبع مستقلی اشاره کرد، هرچند برخی از منابع به تأثیرگذاری معرفت‌شناسی در علوم اسلامی اشاره داشته‌اند که می‌توان به کتاب‌هایی مانند «مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی در اندیشه اسلامی» از محمد حسین‌زاده^۵ اشاره کرد.

امید است تا این مقاله گامی در جهت تقویت دانش تفسیر و تنظیم مباحث آن، به شمار آید و شروعی بر دریافت‌های بهتر و عمیق از قرآن کریم و برداشت‌های مفسران باشد.

۳- مفهوم‌شناسی

۳-۱- معرفت‌شناسی

در فارسی، واژه معرفت و علم به معنای آگاهی، شناخت و ادراک است (بهشتی، ۱۳۷۱، ص ۱۰۱۹). مطلق آگاهی و علم، تصور یا مفهوم، ادراک جزئی در مقابل ادراک کلی، ادراک جزئی از روی دلیل، یادآوری و ادراک مسبوق به جهل، از کاربردهای معرفت در دایره علوم به شمار

۱. ر.ک. رشاد، علی‌اکبر؛ «نهادهای راهنمای فهم قرآن»؛ قیسات، ش ۲۹، ۱۳۸۲ ش.

۲. ر.ک. حقدار، علی‌اصغر؛ «فلسفه علوم قرآنی»؛ صحیفه مبین، پیش‌شماره ۲، ۱۳۷۳ ش؛ ش ۱، ۱۳۷۴ ش.

۳. ر.ک. خدابخشیان، حمید؛ «فلسفه تفسیر»؛ قیسات، ش ۳۹-۴۰، ۱۳۸۵ ش.

۴. ر.ک. رضایی اصفهانی، محمدعلی؛ امینی، محمد؛ «فلسفه تفسیر قرآن کریم»؛ مجله قرآن و علم، ش ۱۷، ۱۳۹۴ ش.

۵. ر.ک. حسین‌زاده، محمد؛ مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی در اندیشه اسلامی؛ قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۹۳ ش.

می‌آید (حسین‌زاده، ۱۳۹۰، ص ۴۴). معرفت عمدتاً به «باور صادق موجه» تعریف شده است. در واقع باید معرفت، اولاً صادق باشد. ثانیاً به آن باور داشت و ثالثاً آن را به شکل موجه و مدلل ارائه نمود تا برای آن شاهدهی وجود داشته باشد (همان، ص ۵۲).

با اینکه معرفت، دایره گسترده‌ای را فرامی‌گیرد اما در معرفت‌شناسی معاصر، معرفت گزاره‌ای بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. معرفت‌شناسان، علوم و معارف را به درجه یکم و دوم و معرفت‌شناسی را به معرفت‌شناسی پیشینی و پسینی تقسیم نموده‌اند (خسروپناه، ۱۳۹۰، ص ۳۳). در معرفت‌شناسی پیشینی از وجود ذهنی، علم و ادراکات سخن به میان می‌آید و موضوع آن، وجود یا ماهیت علم است.

از این نظر معرفت‌شناسی نوعی دانش فلسفی و عقلی است که ماهیت و حقیقت معرفت را تحلیل و مقومات آن را بررسی کرده، مبانی و حدود آن را ارزیابی و قابلیت اعتماد به نظریه‌های معرفتی را بررسی می‌کند (حسین‌زاده، ۱۳۹۰، ص ۴۲).

اما معرفت‌شناسی پسینی، بعد از تحقق علوم بشری پدید می‌آید. در این قسم، مجموعه معارف و گزاره‌ها یا تصورات و تصدیقات موجود در علوم، مورد توجه قرار می‌گیرد. موضوع معرفت‌شناسی پسینی یا درجه دوم، معارف درجه یکم است. برخلاف روش‌های کلان معرفت که در دانش متدولوژی و معرفت‌شناسی محض و غیرمضاف مد نظر قرار می‌گیرند، روش‌های خرد معرفت، در معرفت‌شناسی‌های مضاف بررسی می‌شوند. در معرفت‌شناسی‌های مضاف با دیدی برون‌نگر و درجه دوم به این امر پرداخته می‌شود (فتح‌اللهی، ۱۳۸۹، ص ۲۴۲). معرفت‌شناسی دانش تفسیر نیز از نوع معرفت‌شناسی‌های پسینی است که به بررسی قضایای دانش تفسیر و میزان صحت و درجه معرفت آن می‌پردازد.

۲-۳- فلسفه دانش تفسیر

زمانی که فلسفه به واقعیت یا منظومه‌ای معرفتی اضافه شود، می‌توان آن را برای هر نوع تحلیل و نگاه عقلانی استفاده کرد. در این قبیل فلسفه‌ها با رویکرد تاریخی و منطقی، مضاف‌الیه آن، مورد بررسی قرار می‌گیرد. فلسفه دانش تفسیر، علمی است که درباره دانش تفسیر بحث می‌نماید و به وسیله آن دانش تفسیر، خانه‌تکانی می‌شود و از اضافات پیراسته گردیده و نقشه راه آینده آن مشخص می‌شود (خسروپناه، ۱۳۸۹، صص ۷۹-۸۲/ همو، ۱۳۹۰، ص ۳۶). در این دانش از مسائل کلی و منطقی و بیرونی دانش تفسیر بحث می‌شود و به وسیله تحلیل تاریخی و منطقی، به بررسی مسائل بیرونی دانش تفسیر پرداخته می‌شود (نصیری، ۱۳۸۵، ص ۲۲۲).

مراد از مسائل بیرونی مسائلی است که به‌عنوان پرسش‌های درجه دوم و درباره کل دانش تفسیر-نه مسأله خاصی از مسائل دانش تفسیر- مطرح می‌شوند. ادوار مهم یک دانش، مبادی آن و ارتباط آن با علوم نزدیک به خود، از جمله مسائل بیرونی مرتبط با یک دانش هستند (خسر و پناه، ۱۳۸۹، ص ۵۰).

فلسفه دانش تفسیر بر اساس الگویی که نگارنده، طراحی کرده، دارای ده مسأله است که تحلیل این ده مسأله نیازمند رساله‌ای مستقل است. یکی از مسائل فلسفه دانش تفسیر، معرفت‌شناسی دانش تفسیر است که این مقاله به بررسی این مسأله و نقش دانش معرفت‌شناسی در تحلیل دانش تفسیر می‌پردازد.

۴- نقش‌های معرفت‌شناسی در تقویت و بازشناسی دانش تفسیر

بررسی نقش‌هایی که معرفت‌شناسی در فلسفه دانش تفسیر می‌تواند ایفا نماید بر اساس محورهای ذیل قابل طرح است:

۴-۱- بررسی و نظام‌مندی قضایای دانش تفسیر

مدل‌های مختلفی جهت مسائل فلسفه دانش تفسیر ارائه شده است (معلمی، ۱۳۸۹، ص ۲۶/رشاد، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۴۹). در مدلی که نویسنده آن را پذیرفته است از جمله مسائل مهم در فلسفه دانش تفسیر، معرفت‌شناسی گزاره‌های دانش تفسیر است. در این معرفت‌شناسی، اقسام گزاره‌های دانش تفسیر، معیار معناداری گزاره‌ها و شیوه استدلال در دانش تفسیر مورد بحث قرار خواهد گرفت.

در معرفت‌شناسی، معرفت گزاره‌ای یا قضیه‌ای از دو جهت قابل بحث است؛ اول از جهت ارتباط قضیه با واقع که در آن، قضیه به صادق و کاذب تقسیم می‌شود. دوم از جهت ارتباط قضیه با مُدرک. در این صورت قضایای مورد نظر بر اساس شخص مُدرک و بر اساس قطع، ظن، شک و تردید و وهم، قابل تقسیم‌بندی هستند (حسین‌زاده، ۱۳۹۰، ص ۶۵).

یکی از اقسام معرفت‌شناسی، معرفت‌شناسی متن است که می‌تواند ارتباط مستقیمی با فلسفه دانش تفسیر داشته باشد. از این گذشته، برخی از مباحث هرمنوتیک معاصر از قبیل مباحث دوره تأویلی تأثیر سنت و زیرمجموعه‌های آن مانند حدیث در فهم متون، نقش خواننده در معانی متن و غیره، همچنین مباحثی از ساخت‌شکنی برای معرفت‌شناسی متن، ضروری هستند که این مباحث در برنامه کار معرفت‌شناسی معاصر قرار ندارند. آیا این واژه‌ها معنادارند؟ معنا چیست؟

ارتباط معنای واژه‌ها با معنای جملات چیست؟ گوینده با گفتار خود چه نوع افعالی را انجام می‌دهد؟ هنگامی که گفتار به صورت متن درمی‌آید برای این افعال گفتاری چه سرنوشتی رقم می‌خورد؟ این‌ها همه مسائلی هستند که با فلسفه زبان و زبان‌شناسی ارتباط دارند و از این رو، نتایج دو زمینه مذکور در معرفت‌شناسی متن تأثیر دارند. از جمله مسائل معرفت‌شناسی متن، مسأله فهم، تمییز و تفسیر متون است (قائم‌نیا، ۱۳۷۸، ص ۱۸۱).

به عبارت دیگر، گاهی در معرفت‌شناسی، معرفت انسان به طور مطلق مورد بحث قرار می‌گیرد؛ گاهی نیز معرفتی که در قالب متون و نوشتارها وجود دارند، مدنظر معرفت‌شناسان قرار می‌گیرد.

۴-۱-۱- تفاوت گزاره، قضیه و جمله

در نوشته‌های علمی، گزاره‌های متعددی وجود دارد که هر دانش، دارای بخشی از این گزاره‌هاست. گزاره در واقع نوعی جمله است. از دیدگاه برخی، بین دو اصطلاح «جمله» و «جمله مستقل»، تفاوت وجود دارد. جمله، سخنی است تشکیل یافته از یک یا چند گروه که به دو بخش نهاد و گزاره تقسیم می‌شود و جمله مستقل، بزرگ‌ترین واحد زبانی است که از واحدهای کوچک‌تر ساخته شده است و خود جزئی از یک واحد بزرگ‌تر نیست. «جمله»، پس از «جمله مستقل» بزرگ‌ترین واحد زبان است (سعیدی روشن، ۱۳۸۳، ص ۱۴).

در فرهنگ فلسفی و منطقی، قضیه با گزاره هم‌معنا و مترادف است. گزاره، معادل فارسی واژه عربی قضیه است. در فارسی هر دو واژه به جای یکدیگر به کار می‌روند (حسین‌زاده، ۱۳۹۳، ص ۴۸).

از سوی دیگر، جمله هم شامل انشاء و هم خبر می‌شود اما قضایا و گزاره‌ها تنها به خبر اختصاص دارند. از جهت دیگر، قضیه و گزاره، علاوه بر لفظ، وصف گزاره‌های ذهنی نیز قرار می‌گیرند (همان، ص ۴۹). برخی از محققان، فرق میان قضیه و جمله را در شش مورد بیان کرده‌اند (علی تبار فیروزجایی، ۱۳۹۰، ص ۳۵۱). این فرق‌ها عبارت‌اند از:

۱. جمله، ناظر به ساختار دستوری است که از چند لفظ و عبارت تشکیل شده و به یک حکم و معنا اشاره دارد. پس واژه‌های ملفوظ و مکتوب، جمله‌ای را تشکیل می‌دهند که از معنای خاصی حکایت می‌کند اما گزاره، مفاد و محتوای اطلاعات موجود در یک جمله است.
۲. می‌توان مفاد و معنای واحدی را در قالب چند جمله لفظی بیان نمود. دو جمله «الف از ب بزرگ‌تر است» و جمله «ب از الف کوچک‌تر است» دارای یک گزاره واحد هستند.

۳. گاهی می‌توان در قالب الفاظ، یک جمله را به نحوی بیان کرد که به علت‌هایی مانند وجود مشترک لفظی، قابلیت معانی متعدد را دارا باشد. در عبارت «او شیر را دید» شیر دارای موضوع^۲-له‌های متعددی است که گزاره‌های متعددی را به حسب کاربرد ایجاد می‌نماید.

۴. قالب‌های لفظی در هر زبان با زبان دیگر متعدد است هرچند آن‌ها می‌توانند دارای گزاره‌ای واحد باشند.

۵. جمله به اعتبار تطابق یا عدم تطابق گزاره‌های خود با واقع، متصف به صدق و کذب می‌شود. در نتیجه صفت صدق و کذب، مستقیماً متوجه گزاره و باواسطه، متوجه جملات است.

۶. جمله را می‌توان به اوصافی مانند معنادار یا بی‌معنا متصف نمود؛ اما این امر در گزاره ممکن نیست؛ چون گزاره معنای موجود در جملات است و وجود گزاره، نشان از معنادار بودن جمله است و جملات بی‌معنا دارای گزاره نیستند. پس نمی‌توان وصف «مهمل» را به گزاره نسبت داد.

بنا بر این دیدگاه، رابطه میان گزاره و جمله، عام و خاص من وجه است و اشتراک آن دو در جمله معنادار و افتراقشان در جمله بی‌معنا است. مثل گزاره «برف خندید» که از نظر ساختار دستوری، یک جمله است (جمله‌ای بی‌معنا)، از این رو نمی‌توان از آن به گزاره تعبیر کرد. در برخی از مواقع نیز درحالی که هیچ جمله‌ای استفاده نشده است، از برخی موارد، بار معنایی و اطلاعاتی حاصل می‌شود. به‌عنوان نمونه می‌توان به عمل و تقریر معصومین(ع) اشاره داشت که درعین حالی که دارای باری از معنا هستند اما در قالب جمله نیستند.

از دیدگاه برخی، گزاره دینی «مجموعه معارف الهی است که خداوند حکیم برای تأمین سعادت دنیا و آخرت از طریق وحی، سنت معصومین و حکم قطعی عقل، در اختیار بشر قرار می‌گیرد.» (همان، ص ۳۵۳).

دانش تفسیر نیز مانند هر دانش دیگری دارای گزاره‌های مخصوص به خود است. در زبان علم، گزاره‌ها به دو گروه علمی و غیرعلمی تقسیم می‌شود. تقسیم‌بندی دیگری که درباره گزاره‌ها مطرح می‌شود، زبان معنادار و بدون معنا است. اینکه آیا فلان زبان دارای معنا و مقصودی هست یا نیست، بستگی به تعریف ما از معنا دارد. درباره چیستی معنا نظریات مختلفی مانند مصداقی، تصویری، رفتاری و کاربردی ارائه شده است که در کتب مرتبط با زبان دین، به شکل مفصل مورد توجه قرار گرفته است (ساجدی، ۱۳۸۵، ص ۳۵). همه این اقسام از گزاره‌ها در دانش تفسیر، قابلیت طرح و نقد و نظر را دارا هستند.

۴-۱-۲- گونه‌شناسی گزاره‌های دانش تفسیر

از وظایف فلسفه دانش تفسیر، بررسی گونه‌ها و اقسام گزاره‌های موجود در دانش تفسیر است. این بررسی برگرفته از مباحث دانش معرفت‌شناسی است. تقسیم‌بندی گزاره‌ها از وظایف دانش منطق است اما به دلیل نقش مهمی که این تقسیمات در تبیین دیدگاه‌های معرفت‌شناسی دارند، در دانش معرفت‌شناسی نیز مطرح شده و مورد بحث قرار می‌گیرد.

علم تفسیر باید مانند هر دانش دیگری، دارای زبانی دقیق، توجیه‌ناپذیر، بدون ابهام، بدون استفاده از مجاز و بدون استفاده از دلالت التزامی باشد (شاکر، ۱۳۸۱، ص ۱۱۷). در میان کتب تفسیر قرآن کریم و کتب مرتبط با دانش تفسیر، به کتبی برخورد می‌شود که زبانی ادبی داشته و پر از تعابیر مجازی و کنایی است. این امور سبب برداشت‌های چندپهلوی و نادرست از متون کتب می‌گردد. بر همین اساس مناسب است تا در عبارت‌پردازی‌های دانش تفسیر، عبارت‌هایی شفاف و به‌دوراز ابهام و ایجاز ارائه شود.

ملاک‌های مختلفی برای تقسیم‌بندی گزاره‌ها در علوم انسانی مطرح می‌شود. صورت، دلالت، محتوا و سند از جمله این ملاک‌ها هستند (بستان، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۶۵). قضایای دانش تفسیر بر اساس ملاک‌های مختلف می‌تواند تقسیم‌های زیر را داشته باشد. بر اساس هر کدام از این قضایا، می‌توان به بررسی نقش و میزان صدق آن‌ها در دانش تفسیر پرداخت.

۴-۱-۲-۱- قضایای حمل اولی و حمل شایع

از دیدگاه برخی از محققان، قضایایی که در علوم به‌عنوان مبادی و مسائل یک دانش مطرح می‌شود، همواره از قبیل حمل‌های شایع‌اند و نه از قبیل حمل‌های ذاتی اولی (سلیمانی امیری، ۱۳۹۳، ص ۴۲۰). اتحادی که میان موضوع و محمول در قضایای حملیه وجود دارد، دو گونه است: گاهی ملاک در حمل، وجود اتحاد مفهومی است. این نوع از حمل‌ها ناظر به عالم خارج نیستند. به این نوع از حمل‌ها، «ذاتی اولی» یا «حمل اولی» می‌گویند. اختلاف میان موضوع و محمول در اجمال و تفصیل است و عمدتاً خود شیء یا جنس و فصل آن، بر آن حمل می‌شود. در مقابل، حمل دیگری وجود دارد که در آن ملاک حمل، اتحاد مصداقی موضوع و محمول است. در حملی مانند «انسان طالب حق است.» موضوع و محمول از لحاظ مفهومی یکی نیستند اما مصداقاً یکی هستند. از این نوع حمل با عنوان‌هایی مانند «شایع صناعی»، «متعارف» و «عرضی» نام برده می‌شود (همان، ص ۴۲۰).

در احادیث رسیده از اهل بیت(ع) و سخنان مفسران، جملاتی وجود دارند که معنای کلمه یا آیه‌ای را بیان نموده‌اند. برخی از این احادیث به تبیین مصداق کلمات پرداخته‌اند اما اگر دقت نشود، خواننده ممکن است به خاطر نشناختن اقسام جملات، میان جملات مصداقی و مفهومی، خلط کند. به‌عنوان مثال آیا جمله پیامبر اکرم(ص) که می‌فرماید: «أَنَا الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۸۱): من صراط مستقیم هستم، حمل اولی ذاتی است یا شایع صناعی؟ دو برداشت مختلف از این جمله می‌تواند دو تأثیر مختلف در تفسیر این حدیث داشته باشد. آیا پیامبر بر اساس حمل اولی ذاتی حقیقت صراط مستقیم است یا بر اساس حمل شایع صناعی یکی از مصادیق یا بارزترین مصداق صراط مستقیم به شمار می‌آید؟

۴-۱-۲-۲- اخباری و انشایی (هست‌ها و نیست‌ها، باید‌ها و نباید‌ها)

بر اساس قابلیت صدق و کذب یا مطابقت با واقعیت می‌توان گزاره‌ها را به خبری و انشایی تقسیم نمود. گزاره‌های اخباری گزاره‌هایی هستند که محتوای توصیفی دارند و از وجود یا عدم اشیاء در واقعیت خبر می‌دهند. از این‌رو، احتمال صدق و کذب در آن‌ها راه دارد. این گزاره‌ها را می‌توان به گزاره‌های حاکی از واقعیت‌های تجربه‌پذیر و گزاره‌های حاکی از واقعیات فراتجربی، تقسیم‌بندی نمود. مقصود از گزاره‌های انشائی، گزاره‌های غیرشناختاری است که به‌جای حکایت و اخبار از واقعیات موجود یا امور معدوم، معنای خود را ایجاد می‌کنند و از این‌رو، احتمال صدق یا کذب در آن‌ها راه ندارد. تمامی جملاتی که مضمون آن‌ها ارزش‌گذاری آشکار، امر، نهی، جعل، حکم، دعا، نفرین، تعهد، وعده، وعید، مدح، ذم، استفهام، تمنی و ترجی است، از مصادیق مهم انشاء شمرده می‌شوند (بروجردی، ۱۴۲۹، ج ۲۳، ص ۱۲۵).

این امر را می‌توان در دانش اقتصاد نیز مثال زد. این دانش، از دو دسته گزاره هست‌ها، نیست‌ها و گزاره باید‌ها، نباید‌ها بهره می‌برد. گزاره‌های هست و نیست‌های مربوط به علم اقتصاد، بیانگر شرایط اقتصادی جامعه است و گزاره‌های باید و نباید اقتصاد مربوط به تصمیم‌گیری اقتصادی است که با گزاره‌های اعتباری فقه معاملات مرتبط است (همان‌جا). نکته مهم در این باره، ارتباط «باید‌ها» با «هست‌ها» و «نباید‌ها» با «نیست‌ها» است؛ به‌عبارت‌دیگر گروه اول یعنی باید و نباید‌ها، غالباً در شکل قواعد تفسیری تبلور می‌یابند و متأثر از گروه دوم هستند که غالباً در شکل مبانی و مبادی دانش تفسیر جلوه‌گری می‌کنند. خلاصه این رابطه را می‌توان با عبارت «زایشی» و «تولیدی» بیان نمود. در عبارت «استفاده از تفسیر به رأی جایز نیست» یکی از مبانی مهم در روش‌های تفسیری بیان شده است؛ و عبارت «مفسر در هنگام تفسیر آیه از قرآن نباید به

نظر شخصی خود و یا اجتهاد در مقابل نص روی بیاورد»، یک نهی است که تحت تأثیر نفی موجود در مبنای تفسیری ارائه شده است. این امر نشانگر آن است که در درون هر گزاره‌ای که در قالب «باید» یا «نباید» شکل می‌گیرد، «هست» یا «نیستی» نهفته وجود دارد (بستان، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۶۲).

در دانش تفسیر، جملاتی که برای مفسر در قالب جملات انشایی قانون‌گذاری می‌کنند، بسیار است. در دانش تفسیر، برخی از گزاره‌ها خبری هستند. گزاره‌های خبری عمدتاً بر اساس «هست-ها» یا «نیست‌ها» به وجود می‌آید. هست‌ها و نیست‌های دانش تفسیر، مرتبط با مبانی و مبادی دانش تفسیر است. قواعد تفسیر نیز چه در زمره مبادی و چه در زمره مسائل دانش به شمار آیند، عمدتاً در قالب «باید‌ها» و «نباید‌ها» قرار می‌گیرند.

۴-۱-۲-۳- قضایای عقلی و نقلی

عمده قضایای دانش تفسیر را می‌توان به لحاظ منبع صادرکننده و تأییدکننده، در دو قسم عقلی و نقلی جای داد. بسیاری از مبانی و قواعد دانش تفسیر از عقل اتخاذ شده است و فقط مخصوص تحلیل قرآن کریم نیست، بلکه در هر جای دیگری می‌توان از آن‌ها استفاده نمود. برخی از مبانی و قواعد نیز بر اساس دستورات شرعی قرآن کریم اتخاذ می‌شود. بازگرداندن متشابه به محکم که در آیه هفت سوره آل عمران به آن اشاره رفته است از اولین دستورات نقلی است که در دانش تفسیر به‌عنوان قاعده‌ای تفسیری از آن استفاده می‌شود. عمده قواعدی که در علم اصول و مبحث الفاظ آن مورد توجه است، قواعدی است که عقلای عالم در سیره خود هنگام برداشت از متن، مورد استفاده قرار می‌دهند. همچنین برداشت‌های مفسران از دلالت‌های التزامی، دلالت‌های اشاری، فحوای خطاب و تعمیم معنای آیه از قضایای عقلی به شمار می‌آیند (اسلامی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۷۰/ ولایی، ۱۳۸۷، ص ۱۸۶).

۴-۱-۲-۴- قضایای ارزشی و روشی

قضایای ارزشی بیانگر ارزش‌های مورد قبول در دانش تفسیر است. این ارزش‌ها عمدتاً در مباحث زیربنایی که تحت عنوان مبانی و مبادی دانش است، مطرح می‌شوند. قضایای ارزشی در تعبیری دیگر، همان قضایای اخلاقی است که به‌عنوان مبادی اخلاقی پذیرفته شده از یک مفسر، انتخاب شده است. در کتب مربوط به تاریخ و فلسفه علم، این قبیل قضایا را در علوم تجربی مورد توجه قرار داده‌اند (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۹، ج ۴، ص ۵۱). تبیین جایگاه دانش تفسیر، بیان

ضرورت این دانش و بیان فضائل و خوبی‌هایی که باید اساتید و طلاب فراگیر این رشته داشته باشند، همگی در راستای قضایای اخلاقی دانش تفسیر به شمار می‌آید.

قضایایی که به روش خاصی از تفسیر، اعتبار می‌بخشند یا درصدد این امر هستند، مانند روش تفسیر قرآن به قرآن، قضایای ارزشی این دانش است. همچنین قضایایی که اعتبار روش تفسیری خاصی را رد می‌کنند، مانند ضرب القرآن و تفسیر به رأی، به آن‌ها ملحق می‌شوند. از سوی دیگر در مباحث روش‌شناسی، قضایایی هستند که در راستای شیوه اجرای روش‌های تفسیری هستند و مراحل اجرایی این روش‌ها را به بحث می‌گذارند. این گونه از قضایا شامل قضایای خبری و انشایی می‌شود. تبیین این گونه از قضایا که در ذیل دو مبحث مبانی و قواعد دانش تفسیر مطرح می‌شوند در ذیل قضایای اخباری و انشایی گذشت.

۴-۱-۲-۵- قضایای کلی و جزئی (حقیقه، خارجیه و شخصیه)

اهل منطق، قضایا را به دو قسمت کلی و جزئی تقسیم نموده‌اند. قضایای کلی بر دو قسم است: خارجیه و حقیقه. قضیه خارجیه، قضیه‌ای است که در عین کلی بودن، مجموعه‌ای از افراد محدود و معینی را در موضوع قضیه در نظر می‌دارد و حکم آن نیز برای مجموعه افراد در نظر گرفته شده بیان می‌شود. قضیه «همه مردم ایران زمان حاضر مسلمان‌اند»، در این جمله گوینده، مجموعه افرادی را در نظر گرفته و حکم را برای آن‌ها بیان می‌کند. به‌طور طبیعی موضوع به افراد موجود در زمان تکلم، محدود می‌شود. نوع دوم، قضایای حقیقه است. در قضایای حقیقه، حکم با توجه به عنوانی کلی بیان می‌شود و توجه به افراد خاصی لحاظ نمی‌شود. قضیه «زوایای مثلث، صد و هشتاد درجه است». درباره حقیقت «مثلث بودن» بیان شده است و هر جایی مثلث باشد، این حکم را به دنبال خود دارد. مثلث فرضی نیز این حکم را به همان فرض داراست.

برخی از اهل منطق، برای قضایای خارجیه ارزش زیادی قائل نیستند. به اعتقاد آنان، قضایایی که در علوم مورد استفاده است قضایای خارجیه نیست (مطهری، ۱۳۸۵، ج ۲۱، ص ۲۸۶). از دیدگاه برخی، قضایایی که در علوم استفاده می‌شود حتی علوم تجربی همگی قضایای حقیقه است. دانشمندان علوم تجربی از افراد شروع می‌کنند، سپس تعمیم داده و قضیه حقیقه می‌سازند (همان، ج ۲۱، ص ۲۸۸).

از دیدگاه منطقیون، بحث از قضایای شخصیه در علوم نیز بی‌ثمر است چراکه جزئیات در حال تغییر بوده و ثبوت ندارند. زمانی گفته می‌شود زید قائم است و زمانی دیگر نشسته است و زمانی که زید تغییر حالت بدهد، علم به چنین قضیه‌ای بی‌ثمر خواهد بود. این مطلب تا زمانی

ادامه دارد که قضیه جزئی به اعتبار خود باقی بماند اما زمانی که به یک قضیه کلیه تبدیل شود دارای فایده خواهد بود؛ مانند زید انسان است (علوی حسینی، ۱۳۳۰، ص ۸۶).

درباره کلی یا جزئی بودن قضایای دانش تفسیر در میان صاحب نظران اختلاف است. ابن عاشور درباره علم بودن دانش تفسیر معتقد است که مباحث علم تفسیر، قضایای برهانی و کلی نیستند بلکه غالباً تصوراتی جزئی هستند چراکه درباره تفسیر الفاظ و استنباط معانی آن الفاظ بحث می کنند. تفسیر الفاظ نیز از قبیل تعریف لفظی است و استنباط معانی الفاظ نیز در زمره دلالت التزامی است و قضیه به حساب نمی آید (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۱۱). وی در ادامه، علم بودن دانش تفسیر را از چند لحاظ بررسی می کند. این لحاظها عبارتند از:

اول: به اعتبار اینکه، از همین قضایای جزئی قواعد کلی استخراج می شود. پس به اعتبار قرابت با آن قواعد کلی به آن علم اطلاق می گردد؛ مانند شعر که از آن قواعد کلی در زمینه بلاغت حاصل می شود و بر همین اساس آن را علم می دانند.

دوم: این مطلب که باید مسائل یک علم، قواعدی کلی باشند مربوط به علوم عقلی است نه علوم شرعی و ادبی؛ مانند علم بدیع که در آن به تعریف اصطلاحی چند نمونه از محسنات پرداخته می شود.

سوم: مطالب جزئی دانش تفسیر مانند معانی الفاظ قرآن در ذات خود قضایایی کلی هستند و در دل خود دارای برهانی خفی می باشند. همین که برای کشف یک معنا به شعری از عرب استشهد می شود، خود قیاسی مستقل به حساب می آید.

چهارم: در کنار مباحث جزئی تفسیر، مسائل و قواعد کلی وجود دارد مانند قاعده نسخ در هنگام تفسیر آیه ۱۰۶ سوره بقره و قاعده محکم و متشابه و قاعده تأویل در تفسیر آیه ۷ آل عمران. پس به اعتبار این قواعد کلیه از باب تغلیب به علم تفسیر، علم گفته می شود.

پنجم: درست است که مفسران مشغول تفسیر آیات می شوند و قوای خود را در کسب جزئیات صرف می کنند اما شأن تفسیر آن است که اصول و قواعد کلی شریعت اسلامی را از قرآن، احصا و بیان نماید. پس به اعتبار چنین وصفی، تفسیر، علم است.

ششم: تفسیر اولین دانشی است که مسلمانان قبل از بقیه علوم بدان روی آوردند و از دل آن، علوم دیگر به وجود آمد؛ پس به همین اعتبار، دانش محسوب می شود (همان، ج ۱، ص ۱۳).

دیدگاه دیگر از مصطفی خمینی است که در هنگام بحث از علمیت دانش تفسیر، به بحث از موضوع، مسائل و تعریف دانش تفسیر می پردازد. وی در قسمتی از کلام خود دانش تفسیر را به دانش جغرافیا تشبیه می کند. در دانش جغرافیا، موضوع، یک کل مانند کره زمین است و

موضوعات مسائل آن درباره اجزای زمین است. دانش‌هایی مانند جغرافیا، تاریخ، رجال، درایه و نجوم از قضایایی شخصی و خارجی تشکیل شده است و همه موضوعات مسائل آن‌ها، از قسمت‌های آن کل به شمار می‌آیند (خمینی، ۱۴۱۸، ج ۱، صص ۳۱، ۵۰). از دیدگاه مصطفی خمینی، دانش تفسیر، مجموعه‌ای از قضایای شخصی و خارجی است که در کنار یکدیگر، مجموعه معارف قرآن کریم را در قالب یک کل تشکیل می‌دهند.

۴-۱-۲-۵-۱- تبیین و تحلیل اقوال

از مجموع دیدگاه‌های دانشمندان تفسیر روشن می‌شود که برخی از دانشمندان، دانش تفسیر را دارای قضایای جزئی و شخصی می‌دانند و برخی دیگر، عمده قضایای آن را کلی به شمار می‌آورند.

برخی از تحلیل‌های ابن عاشور درباره دانش تفسیر مانند تحلیل اول و پنجم، تلاش دارد تا از دل قضایای جزئی‌ه مورد استفاده در تفسیر، قضایایی کلی به دست آورد. و بر همین اساس تفسیر را به عنوان علمی که دارای قضایای کلی است، به شمار آورد. مثالی نیز که درباره علم بدیع در تحلیل دوم بیان شد، به‌طور کامل صحیح نیست، چراکه در علم بدیع نیز در قالب تبیین محسنات لفظی و معنوی، قواعدی کلی برای تشخیص محسنات معرفی می‌گردد و فقط به بیان تعدادی از محسنات اکتفا نمی‌شود.

این مطلب که از دل دانش تفسیر، علوم بسیاری به وجود آمده است، منافاتی با علم بودن خود دانش تفسیر ندارد چنان‌که در دانش فقه نیز مسأله به همین منوال است. علم فقه با اینکه خود، دانشی مستقل به شمار می‌آید اما از دل آن، قواعدی کلی با عنوان علم اصول، احصا گردیده و به‌صورت مجموعه‌ای از قضایای مستقل درآمده است. مطلبی که درباره شأن دانش تفسیر بیان شد، کاملاً با هدف و غایت دانش تفسیر هماهنگی ندارد. فهم مراد الهی و قدرت استنباط از کلام الهی، هدف و غایت دانش تفسیر است و بر همین اساس، بیان اصول و شریعت اسلامی یکی از برون‌دادها و نتایج دانش تفسیر به شمار می‌آید.

در تحلیل سوم، ذات مسائل جزئی تفسیر را دارای قواعدی کلی دانسته است و این مطلب اشاره به پشتوانه فکری یک مفسر در هنگام تفسیر قرآن کریم دارد که هر مفسری بر اساس فراگیری دانش تفسیر در هنگام تفسیر قرآن کریم از مبانی و قواعد خاصی پیروی می‌نماید؛ و عملیات تفسیر نتیجه پیروی مفسر از داشته‌های ذهنی خود است. در تحلیل چهارم، قواعدی که

از آیات قرآن کریم به دست می‌آید به‌عنوان قواعد کلی دانش تفسیر معرفی شد، درحالی‌که علاوه بر این‌ها، قواعد کلی دیگری نیز در دانش تفسیر وجود دارد. در مجموع به نظر می‌رسد که از دیدگاه ابن عاشور، دانش تفسیر همین تفاسیر نگاشته موجود است و میان آن‌ها رابطه این‌همانی برقرار است و از دیدگاه وی محل اصلی این دانش، کتب تفسیر است درحالی‌که با توجه به تعریف تفسیر و قیودی که در این باره گذشت و مطالب بعدی، این مبنا کامل نیست.

به نظر می‌رسد برخی از قواعد کلی در باب تفسیر، قضایای خارجی باشند؛ به عبارت دیگر این قواعد کلی فقط با توجه به موارد موجود در قرآن کریم و یا حداکثر مصادیق موجود در احادیث انتخاب شده‌اند؛ مثلاً قضایایی مانند «امکان وجود یا عدم امکان مجاز در قرآن» یا «استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد» یا «دارا بودن بیش از هفتاد بطن آیه‌ها» یا «وجود ظهر و بطن برای تمام جملات» بر اساس شرایط قرآن کریم قبول یا رد شده‌اند. زمانی که برخی از دانشمندان تفسیر معتقد به عدم استعمال لفظ در بیش از یک معنا هستند، این اعتقاد با توجه به شرایط خاص قرآن کریم بیان شده است. اما در کتاب‌های دیگر ممکن است مانعی از آن نباشد. با توجه به تحلیل‌های فوق نمی‌توان مسائل دانش تفسیر را صرفاً مسائلی جزئی و شامل قضایایی خارجی و شخصیه به شمار آورد. بلکه دانش تفسیر، هم شامل قضایای کلی و هم شامل قضایایی جزئی است. البته تحلیل دقیق این مسأله، خود نیازمند تألیف مقاله‌ای مستقل است.

۴-۲- تبیین قلمرو دانش تفسیر

به نظر نگارنده، روشن نمودن قلمرو دانش از دو راه امکان‌پذیر است:

۴-۲-۱- تبیین قلمرو از راه تبیین ماهیت گزاره‌های دانش

قلمرو دانش، محدوده نظری و عملی یک دانش را فرامی‌گیرد. در محدوده نظری، بررسی مفاهیم دانش و گزاره‌های آن می‌تواند در روشن کردن این قلمرو مؤثر باشد (بستان، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۴۳). روشن شدن گزاره‌های دانش تفسیر، تأثیر مستقیمی بر قلمرو این دانش دارد؛ به عبارت دیگر معیار تحقیق‌پذیری در علوم تجربی، باعث خروج بسیاری از گزاره‌ها از دانش تفسیر می‌شود؛ اما اگر معیار تحقیق‌پذیری در دانش تفسیر، به معنای عام کلمه باشد، دایره گزاره‌های دانش، وسعت می‌یابد. بدین لحاظ آنچه قلمرو علم تفسیر را مشخص می‌نماید، تحقیق‌پذیری به معنای عام است یعنی هر گزاره‌ای که درباره جهان واقع حسی که به یکی از

روش‌های معتبر و حیوانی، تجربی، عقلی و نقلی اثبات یا ابطال‌پذیر باشد، در قلمرو آن داخل خواهد بود (همان، ج ۱، ص ۱۴۶).

اگرچه ممکن است بر این دیدگاه نقدهایی وارد باشد، اما استفاده از علوم مختلفی که در بررسی آیات قرآن کریم از آن‌ها استفاده می‌شود، نشان می‌دهد که اگر معیار تحقیق‌پذیری را تعمیم ندهیم نمی‌توان از علوم عقلی و امثال آن در دانش تفسیر استفاده نمود. ماهیت گزاره‌ها در علوم مختلف یکسان نیست. علوم تجربی ماهیتی تجربی دارند اما علوم عقلی و فلسفی و غیر آن می‌توانند از ماهیت‌های دیگری برخوردار باشند و این امر می‌تواند مرز علوم را مشخص نماید و دایره گزاره‌های استفاده شده در یک علم را مشخص سازد. دانش تفسیر نیز از این قاعده مستثنی نیست و باید با بررسی ماهیت گزاره‌های دانش تفسیر، مرز آن را روشن نمود. فیلسوف دانش تفسیر باید در این مرحله به کمک دانش معرفت‌شناسی، با ارائه نمونه‌های مختلف و اقسام گوناگون از گزاره‌های دانش تفسیر، دایره دانش تفسیر را از لحاظ ماهیت گزاره‌های آن مشخص نماید.

۴-۲-۲- تبیین قلمرو از راه فصول ممیزه

یکی از راه‌هایی که می‌تواند قلمرو یک دانش را معرفی نماید، فصول ممیزه دانش است. فصول ممیزه، اوصافی هستند که در هنگام تعریف دانش، پس از بیان جنس تعریف آورده می‌شود. با توجه به اینکه فصول تعریف باید جامع و مانع باشد، دقت در این اوصاف می‌تواند به محدوده دانش و نقاط افتراق آن با دیگر دانش‌ها کمک نماید.

هرچند به دست آوردن فصل حقیقی اشیا، امری بسیار دشوار یا قریب به محال است، لکن از نظر برخی از نویسندگان، در میان اشیا حقیقی مانند انسان سخن از فصل حقیقی، امری خارجی و واقعی است اما در بین اشیا اعتباری مانند علوم، فصل حقیقی، چیزی است که باعث امتیاز دقیق آن علم با علوم دیگر می‌گردد (جبر و دیگران، ۱۹۹۶، ص ۷۲۸).

علاوه بر تعریف به موضوع، منطقیون، تعاریف ممکن از یک شیء را بر اساس فصول ممیزه در تعریف، در قالب اقسامی مانند تعریف به هدف، تعریف به مسائل، تعریف به نتیجه، تعریف به مقدمات، تعریف به مصادیق و تعریف به روش دانسته‌اند.

از دیدگاه حاجی خلیفه در «کشف الظنون»، گاهی در تعریف علوم، تفصیل و توضیح مفهوم اجمالی و کلی علم اتفاق می‌افتد که در این صورت، تعریف شرح الاسمی و یا حدی اسمی است؛ اما اگر در تعریف به لوازم علم پرداخته شود، تعریفی رسمی می‌شود نه حدی. از دیدگاه

وی تعریف حقیقی علوم، تعریف علوم با تصور مسائل علوم و تصور تصدیقات مرتبط با آن‌ها حاصل می‌شود ولی مبادی علوم و موضوعات آن‌ها، جزئی از حقیقت علوم به شمار می‌آیند (حاجی خلیفه، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۶).

در بررسی فصول ممیزه دانش تفسیر باید به این نکته توجه داشت که در طول تاریخ، دانشمندان اسلامی هرکدام با توجه به تسلط بر بخشی از علوم و با توجه به علاقه خود و در نظر گرفتن نیاز جامعه اسلامی، به تفسیر قرآن کریم اقدام نموده‌اند. توجه به این موضوع نباید جامعیت دانش تفسیر را خدشه‌دار نماید. دانش تفسیر دانشی است که در برخورد با شرایط گوناگون و اقتضائات زمان، این امکان را به مفسر می‌دهد تا با هر رویکرد و گرایشی، از قرآن مطالب شرعی را استنباط نماید؛ به عبارت دیگر نباید گرایش‌ها و روش‌های مختلف تفسیری در طول تاریخ را ملاک اصلی برای تعریف دانش تفسیر به حساب آورد. همه این گرایش‌ها و رویکردها، در صورت رعایت اصول و موازین صحیح تفسیری، بخشی از دانش تفسیر را به کار گرفته‌اند.

در این مرحله، باید فصولی که در تعاریف دانش تفسیر از سوی دانشمندان ارائه شده است، بررسی شود. ارائه یک تقسیم‌بندی مشخص از فصول مختلف بیان‌شده از دانش، می‌تواند دیدگاه‌های دانشمندان درباره مرز و قلمرو دانش تفسیر را روشن نماید. در نهایت نیز می‌توان در مقام بایسته به بازبینی فصول دانش پرداخت.

فصول بیان شده در تعریف تفسیر را می‌توان بر اساس توسعه و قلمرو تفسیر، به دو دسته تقسیم نمود. برخی از فصول، دانش تفسیر را در محدوده الفاظ مشکل و مکان‌هایی که در آن نوعی از ابهام وجود دارد محدود می‌نماید. تعاریفی مانند تعریف معرفت، در این راستا قابل ارزیابی است (معرفت، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۲).

برخی از فصول نیز تفسیر در محدوده معانی و مراد الفاظ قرآنی را مدنظر قرار داده و تبیین مصادیق و برخی از تبیین‌هایی را که مستقیماً مرتبط با الفاظ قرآنی می‌شوند تفسیر دانسته و توسعه به دیگر عرصه‌ها را از محدوده تفسیر خارج می‌دانند (راغب اصفهانی، ۱۴۰۵، ص ۴۷).

از دیدگاه منطقیون تعریفی کامل و صحیح است که جامع افراد و مانع اغیار باشد که اصطلاحاً به آن تعریف مساوی نیز گفته می‌شود (فضل الله، ۱۹۹۸، ص ۶۷). پیراستن دانش تفسیر از مباحثی که آن را حجیم کند باعث چالاکی این دانش و حرکت سریع‌تر آن در نیل به مقصود می‌گردد. علت این امر آن است که وجود مباحث زائد علاوه بر اینکه وقت زیادی را از مفسران و دانشمندان خواهد گرفت، آنان را در رسیدن به نتیجه مطلوب نیز دچار مشکل می‌سازد.

به‌عنوان مثال اگر مباحث تأویلی را از حیثه دانش تفسیر بیرون بدانیم، نباید وقت زیادی برای رسیدن به تأویل صرف کرد و باید آن را به اهلش که اهل بیت عصمت و طهارت هستند واگذار نمود. صرف وقت برای فهمیدن تأویل آیه علاوه بر گرفتن وقت زیاد از مفسر، نتیجه قطعی و مشخصی نیز در پی نخواهد داشت. از سوی دیگر، خارج کردن مواردی که به حق در دست‌یابی به مراد خدا مؤثر است، باعث برداشت ناصواب یا ناقص از قرآن کریم خواهد شد و نباید به بهانه چابکی دانش از آن‌ها غفلت نمود.

۴-۳- رویکرد معرفت‌شناسانه به روش‌های تفسیری

در نظام‌بندی و تقسیم‌بندی روش‌های تفسیر قرآن کریم می‌توان از دانش معرفت‌شناسی استفاده کرد. این نوع استفاده را می‌توان در قالب تقسیم‌بندی‌های ذیل نسبت به روش‌های تفسیری ارائه نمود:

۴-۳-۱- درجه‌بندی روش‌های تفسیری بر اساس رسیدن به قطع

روش‌های تفسیر قرآن کریم، رویکردهای مختلفی از گذشته تاکنون پیدا کرده است؛ اما از نقاط ضعف این روش‌ها، عدم رتبه‌بندی آنان بر اساس میزان دستیابی به مراد الهی است. سؤال مهم در این رابطه آن است که مفسران قرآن کریم تا چه حد به روش خود یقین و اعتقاد دارند و کدام روش، برداشت یقینی به انسان عطا می‌کند و کدام‌یک از روش‌ها ظن‌آور است و کدام روش‌ها احتمالی است؟

بر همین اساس، روش‌های موجود در دانش تفسیر را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

۴-۳-۱-۱- روش‌های قطع‌آور

مراد از این روش‌ها، روش‌هایی است که قطعاً انسان را به مراد الهی نزدیک می‌سازد. به‌عنوان مثال مصاحبت با شخص نبی اکرم (ص) و معصومین (ع) و دریافت مستقیم تفسیر قرآن کریم از لسان مبارک ایشان، روشی است که قطعاً انسان را به مراد الهی نزدیک می‌سازد؛ اما در دریافت‌های غیرمستقیم این ویژگی وجود ندارد. استفاده از احادیث متواتر در تفسیر آیات قرآن، مرحله دیگری است که به‌منظور رسیدن به قطع، سخن از آن به میان می‌آید. در مباحث علم اصول، اصطلاحاتی با عنوان «علم» و «علمی» وجود دارد که از زاویه دید معرفت‌شناسان نیز قابل‌بحث است. مراد از «علم»، همان اعتقاد جازم است و مراد از «علمی»، ظنونی است که بر

اساس پشتوانه دلیلی مستند به «علم»، مورد اعتماد قرار گرفته‌اند (بدری، ۱۴۲۸، ص ۲۰۳). از دیدگاه متفکران مسلمان، رسیدن به یقین به معنای اخص و اعتقاد جازم در فهم یک متن، امری ممکن است. مراد از یقین به معنای اخص، همان اعتقاد جزمی ثابت صادق است (حسین‌زاده، ۱۳۹۰، ص ۲۴۲).

دامنه بحث درباره روش‌های قطع‌آور در تفسیر قرآن کریم و تطبیق آن با دیدگاه‌های معرفت‌شناسان، از بحث‌های موردنیاز جهت تقویت ساختار روش‌های تفسیری به شمار می‌آید.

۴-۳-۱-۲- روش‌های ظن‌آور

مراد از این نوع، روش‌هایی است که به شکل گمان‌آور، انسان را به مراد الهی نزدیک می‌سازد. بحث از «ظنون معتبره»، «ظواهر آیات»، «خبر واحد» و «قول خبره» از جمله زیرمجموعه‌های این نوع روش‌ها به شمار می‌آید. گمان‌آور بودن یا نبودن برخی از روش‌های تفسیری در میان گروه‌های مختلف اسلامی مورد اتفاق نیست و این امر، نیازمند تألیف مقاله‌ای مستقل است. به‌عنوان مثال، روش روایی محض، از دیدگاه معتقدان به آن، قطع‌آور است اما از دیدگاه برخی دیگر، از روش‌های ظنی به شمار می‌آید مگر آنکه روایتی متواتر یا محفوف به قرینه باشد (رجبی، ۱۳۸۳، ص ۱۸۰).

۴-۳-۱-۳- روش‌های احتمالی

برخی از روش‌های مطرح شده در جهان اسلام حتی از گمان نیز برخوردار نیستند و احتمال رسیدن یا نرسیدن به مراد الهی در آنان علی‌السویه است یا در برخی مواقع، یکی از دو طرف، مقداری بر دیگری پیشی می‌گیرد. مطابقت علوم تجربی با ظهور برخی از آیات را نمی‌توان ملاکی برای تأیید فلان قانون علمی از قرآن قرار داد. در این‌گونه موارد، باید به شکل احتمالی این قبیل برداشت‌ها را به قرآن کریم نسبت داد تا مبادا در صورت تغییر، ابطال یا تکمیل قانون علمی، وهنی نسبت به قرآن کریم صورت پذیرد. در این میان برخی از محققان بر این عقیده‌اند که اگر قانون علمی قطعی بود و با ظاهر آیه مطابقتی آشکار داشت، می‌توان آن را به شکل یقینی به قرآن کریم نسبت داد (رضایی اصفهانی، ۱۳۷۵، ص ۳۶۹).

بررسی نمونه‌های روش‌های احتمالی در تفسیر قرآن کریم و راهکارهای تقویت این روش‌ها و رسانیدن آن‌ها به مراحل ظنی یا قطعی از جمله فعالیت‌های مرتبط با حوزه معرفت‌شناسی تفسیر قرآن کریم است.

۴-۳-۲- تقسیم‌بندی روش‌های تفسیری بر اساس شیوه استدلال

یکی از مباحث معرفت‌شناسی، بررسی شیوه‌های استدلال و میزان مطابقت نتیجه آن‌ها با واقع است. استفاده از این ظرفیت در حوزه دانش تفسیر می‌تواند، قوام‌بخش استدلال‌های مفسران قرآن و عامل تمییز روش‌های قرآنی از یکدیگر باشد. دانش تفسیر نیز مانند دانش‌هایی مثل ریاضیات، منطق و فیزیک، دانشی قیاسی است. در این دانش‌ها، اطلاعات و معارف کلی به‌عنوان احکام پایه و اصول موضوعه در نظر گرفته شده و در امور فرعی و معانی آیات به شکل جزئی بحث می‌شود. از این روش با عنوان «روش اصل موضوعی» یا «روش آگزیوماتیک»^۱ نام برده می‌شود.

درواقع معارفی که در قالب گزاره‌های تفسیری و به‌عنوان نتایج بررسی در مورد آیات قرآن کریم مطرح می‌شود، به لحاظ حکم بر روی آیه‌ای مشخص، حکمی جزئی شمرده می‌شود؛ اما این گزاره‌ها مبتنی بر اصولی کلی است که در دانش تفسیر و مبادی آن مورد بحث قرار گرفته است. در این تصویر به وجود آمده از رابطه میان دو نوع گزاره کلی و جزئی، نوعی پیوند به شکل اصل و فرع، حاصل می‌شود. به این ترتیب گزاره‌های جزئی، وابسته به گزاره‌های کلی و ساخته شده بر روی آن‌ها هستند. به‌عنوان مثال قانون کلی حجیت ظهور که بر مبنای سیره عقلا و حکم عقل، اتخاذ شده است، کبرایی است که بر اساس آن، ظهورهای برداشت‌شده از تک‌تک آیات، به‌عنوان مصداقی از آن مورد تأیید قرار می‌گیرد.

۴-۳-۳- ویژگی‌های نظام قیاسی در دانش تفسیر

یکی از ویژگی‌های دانش‌های قیاسی مانند تفسیر، صفتی با عنوان «سازگاری» است؛ بدان معنا که قواعد مورد استفاده در دانش تفسیر، باید با مبادی و اصول موضوعه دانش، هماهنگی داشته باشند و یکدیگر را نقض نکنند. وجود تناقض در میان قواعد اجرایی و مباحث مبنایی در دانش تفسیر، نشان از نبود ساختاری مشخص در دانش دارد که باید آن را اصلاح کرد. موضوع فلسفه دانش تفسیر، دانش تفسیر با تمام مجموعه نظام‌مند معرفتی آن است. بررسی ارتباط و پیوند مبانی دانش تفسیر با قواعد آن و تبیین ارتباط مبانی دانش تفسیر با پیش‌فرض‌های عقلی مورد قبول در دانش تفسیر، می‌تواند محوری برای ارتباط بهتر معرفت‌شناسی و دانش تفسیر باشد.

^۱ . Axiomatik.

ویژگی دیگر نظام قیاسی این دانش، «تمامیت» است. این ویژگی به معنای آن است که گزاره‌های موجود در دانش را می‌توان اثبات یا ابطال نمود. مفسران در دانش تفسیر می‌توانند استدلال‌های قبلی خود یا دیگران را بر اساس براهین منطقی ابطال یا تأیید نمایند. معتقدان به مکتب روایی، دلایل معتقدان به مکتب مفسران اصولی را نقد کرده و مفسران اصولی نیز دیدگاه‌های مکتب روایی محض را نقد می‌کنند (ر.ک. بابایی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۸۲). وجود این نوع گزاره‌ها، ارزش دستگاه و شاکله دانش تفسیر را بالاتر می‌برد و آن را در مقابل شبهات، مصون می‌دارد و اگر هم به مبحثی از دانش، نقدی وارد گردید، سبب رشد و ارتقای دانش یا تکمیل مباحث قبلی می‌شود.

۴-۴- تقویت و تکمیل روش فلسفه دانش تفسیر

روش تحقیق در مسائل فلسفه دانش تفسیر، ترکیبی از روش‌های تاریخی-منطقی است. برخی از مسائل مانند معرفت‌شناسی گزاره‌های دانش تفسیر، از روش‌هایی بهره می‌برد که در دانش معرفت‌شناسی مورد استفاده قرار می‌گیرد، اما در عین حال در این مسأله از روش تاریخی-منطقی نیز استفاده می‌شود. روش‌های مورد استفاده در باز شناسی دانش تفسیر که در فلسفه دانش تفسیر مورد استفاده قرار می‌گیرند، عبارت‌اند از: روش تاریخی، روش تعلیلی، روش تحلیلی، روش نقادی، روش استدلالی (با رویکرد معرفت‌شناسی) و روش پیش‌بینی. لازم به ذکر است که این مدل برگرفته از روش به کار گرفته شده توسط عبدالرحسین خسروپناه در فلسفه فلسفه اسلامی است.

روش تاریخی به توصیف و تحلیل دانش، در پرتو تاریخ علم می‌پردازد (خسروپناه، ۱۳۸۹، ص ۹۹). روش تعلیلی به جامعه‌شناسی و روان‌شناسی دانش تفسیر می‌پردازد. (همان، ص ۷۰). روش تحلیلی به کشف پیش‌فرض‌ها و لوازم و ملزومات نظریه‌ها می‌پردازد. روش نقادی، روشی است که در آن معایب و ضعف‌های یک نوشتار یا نظریه، به‌منظور جدا کردن سره از ناسره، مورد بررسی قرار می‌گیرد (نکونام، ۱۳۸۹، ص ۲۱۳). روش پیش‌بینی، فرآیند علمی دقیق و مبتنی بر روش‌های کمی و کیفی است که در جهت تعیین وضعیت یا موقعیت دانش تفسیر در شرایط آینده انجام می‌گیرد (همان، ص ۵۲۴).

از دیدگاه برخی، روش استدلالی که از دانش معرفت‌شناسی اقتباس می‌شود، به مدلل ساختن باور یا کشف مطابقت با واقع می‌پردازد. روش استدلالی، از ابزار تبدیل باور به باور صادق موجه و مدلل استفاده می‌نماید. این ابزارها به ابزارهای عقلی، نقلی و حضوری تقسیم‌پذیر است (همان،

ص ۶۹). به نظر می‌رسد این دیدگاه به شکل کامل مورد تأیید نیست؛ چراکه روش استدلالی یک روش معرفت‌شناختی نیست بلکه روشی منطقی است که در معرفت‌شناسی هم مورد بحث قرار می‌گیرد.

روش تمثیلی و استقرایی بیشتر به کار تبیین‌های تجربی می‌آیند، اما روش قیاسی بیشتر مناسب تبیین‌های نظری و فلسفی است. توجه به معرفت‌شناسی برای تضمین محتوای مقدمات استدلال، از مهم‌ترین ویژگی‌های روش‌شناختی استدلال به شمار می‌آید (همان، ص ۳۰۸).

در دانش تفسیر می‌توان جهت بررسی موجه بودن یک نظریه یا دیدگاه، از روش نقد مبانی، تحلیل لوازم و جستجو از ادله رقیب استفاده کرد. نقد و بررسی مبانی یک گزاره تفسیری را می‌توان از راه بررسی مبانی تصویری و تصدیقی آن پی گرفت. به‌عنوان نمونه اگر دیدگاهی در تفسیر با عنوان تفسیر روایی محض مطرح گردد، می‌توان در ابتدا به بررسی دیدگاه‌های صاحب این نظریه درباره اصطلاحات مهم دانش تفسیر مانند تفسیر، تأویل، ظهر، بطن، ظاهر و نص پرداخت. در ادامه نیز باید دید اعتبار و محدوده هر کدام از این اصطلاحات و تفاوت آن‌ها در مقایسه با یکدیگر چگونه است؟

تحلیل لوازم دیدگاه تفسیر روایی محض، از مراحل بعدی بررسی معرفت‌شناسانه این نظریه است. در این مرحله، سؤال‌هایی مانند آنکه آیا این دیدگاه مستلزم نقض خود است؟ آیا تالی فاسدی برای آن متصور است؟ از جمله سؤالاتی است که باید به آنها پاسخ گفت.

نتیجه‌گیری

مباحث پیش‌گفته، نتایج ذیل را به دنبال دارد:

۱- تقسیم‌بندی و گونه‌شناسی گزاره‌های دانش تفسیر، از خدمات معرفت‌شناسی به دانش تفسیر به شمار می‌آید. تقسیم‌بندی گزاره‌های دانش تفسیر به اقسامی مانند اولی ذاتی، شایع صناعی، عرف عام، عرف خاص، حقیقیه، خارجی، شخصی، ارزشی و روشی، از تعامل معرفت‌شناسی و دانش تفسیر حاصل می‌شود.

۲- تبیین قلمرو دانش تفسیر، از دو راه بررسی ماهیت گزاره‌های دانش تفسیر و تحلیل فصول ممیزه دانش تفسیر صورت می‌پذیرد. معرفت‌شناسی می‌تواند در این دو راه، نقشی اساسی ایفا نماید.

۳- دانش معرفت‌شناسی می‌تواند روش‌های تفسیری را درجه‌بندی و تقسیم‌بندی نماید. درجه‌بندی روش‌های تفسیری بر اساس رسیدن یا نرسیدن به قطع و تقسیم‌بندی روش‌های

تفسیری بر اساس شیوه و روش استدلال، از کاربردهای معرفت‌شناسی در حوزه دانش تفسیر است.

۴- تکمیل روش‌شناسی فلسفه دانش تفسیر، از میان روش‌های شش‌گانه مورد استفاده فلسفه دانش، یکی دیگر از خدمات معرفت‌شناسی به فلسفه دانش تفسیر است. روش استدلالی از روش‌های مورد استفاده در معرفت‌شناسی است که می‌تواند در کنار بقیه روش‌های مورد استفاده در فلسفه دانش تفسیر، بازشناسی و آسیب‌شناسی دانش تفسیر را تکمیل نماید.

منابع و مأخذ

۱. ابن عاشور، محمد طاهر؛ *التحریر و التنبیر*؛ بیروت: مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۲۰ ق.
۲. اسلامی، رضا؛ *قواعد کلی استنباط*؛ ج ۵، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷ ش.
۳. بابایی، علی‌اکبر؛ *مکاتب تفسیری*؛ ج ۲، قم/ تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، ۱۳۸۵ ش.
۴. بدری، تحسین؛ *معجم مفردات أصول الفقه المقارن*؛ تهران: المشرق للثقافة و النشر، ۱۴۲۸ ق.
۵. بروجردی، سیدحسین؛ *منابع فقه شیعیه*؛ ترجمه: مهدی حسینیان قمی، محمدحسین صبوری، تهران: انتشارات فرهنگ سبز، ۱۴۲۹ ق.
۶. بستان (نجفی)، حسین؛ *گامی به سوی علم دینی*؛ ج ۳، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۱ ش.
۷. بهشتی، محمد؛ *فرهنگ صبا*؛ ج ۲، تهران: آرمان، ۱۳۷۱ ش.
۸. جبر، فرید؛ *دغیم، سمیح؛ العجم، رفیق؛ جهامی، جیرار؛ موسوعة مصطلحات علم المنطق عند العرب*؛ بیروت: مكتبة لبنان ناشرون، ۱۹۹۶ م.
۹. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله؛ *كشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون*؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۶۰ ق.
۱۰. حسن‌زاده آملی، حسن؛ *شرح المنظومة*؛ به کوشش: مسعود طالبی، تهران: نشر ناب، ۱۳۶۹-۱۳۷۹ ش.
۱۱. حسین‌زاده، محمد؛ *پژوهشی تطبیقی در معرفت‌شناسی معاصر*؛ ج ۳، قم: مؤسسه امام خمینی، ۱۳۹۰ ش.
۱۲. _____؛ *مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی در اندیشه اسلامی*؛ قم: مؤسسه امام خمینی، ۱۳۹۳ ش.
۱۳. _____؛ *مؤلفه‌ها و ساختارهای معرفت‌بشری؛ تصدیقات یا قضایا*؛ قم: مؤسسه امام خمینی، ۱۳۹۳ ش.
۱۴. خسروپناه، عبدالحسین؛ *روش‌شناسی علوم اجتماعی*؛ تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۴ ش.
۱۵. _____؛ *فلسفه فلسفه اسلامی*؛ تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
۱۶. _____؛ *فلسفه‌های مضاف*؛ ج ۲، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۰ ش.
۱۷. _____؛ *کلام جدید (با رویکرد کلام اسلامی)*؛ ج ۲، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۹۰ ش.
۱۸. خمینی، مصطفی؛ *تحریرات فی الاصول*؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۸ ق.
۱۹. _____؛ *تفسیر القرآن الکریم*؛ تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۲ ش.
۲۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ *المفردات فی غریب القرآن*؛ بیروت: دار القلم، ۱۴۱۲ ق.
۲۱. _____؛ *مقدمه جامع التفاسیر*؛ کویت: دار الدعوة، ۱۴۰۵ ق.
۲۲. رجبی، محمود؛ *روش تفسیر قرآن*؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳ ش.
۲۳. رشاد، علی‌اکبر؛ «فلسفه مضاف»؛ قیسات، ش ۳۹-۴۰، ۱۳۸۵ ش.
۲۴. رضایی اصفهانی، محمدعلی؛ *درآمدی بر تفسیر علمی قرآن*؛ قم: اسوه، ۱۳۷۵ ش.

۲۵. ساجدی، ابوالفضل؛ زبان دین و قرآن؛ ج ۲، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۵ ش.
۲۶. سعیدی روشن، محمداقر؛ تحلیل زبان قرآن؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی / مؤسسه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳ ش.
۲۷. سلیمانی امیری، عسکری؛ منطق و شناخت شناسی؛ ج ۲، قم: انتشارات مؤسسه امام خمینی، ۱۳۹۳ ش.
۲۸. شاکر، محمدکاظم؛ مبانی و روش های تفسیری؛ قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۱ ش.
۲۹. علوی حسینی، ابوبکر بن عبد الرحمن؛ تحفة المحقق بشرح نظام المنطق؛ قاهره: المنار، ۱۳۳۰ ق.
۳۰. علی تبار فیروزجایی، رمضان؛ فهم دین؛ تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۰ ش.
۳۱. فتح الهی، ابراهیم؛ متدلوژی علوم قرآنی؛ ج ۲، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۹ ش.
۳۲. فضل الله، مهدی؛ الشمسیة فی قواعد المنطقية؛ بیروت: المركز الثقافي العربي، ۱۹۹۸ م.
۳۳. قائمی نیا، علیرضا؛ «معرفت شناسی متن»؛ قیسات، ش ۱۲، ۱۳۷۸ ش.
۳۴. قراملکی، احد فرامرز؛ روش شناسی مطالعات دینی؛ ج ۴، مشهد: انتشارات دانشگاه رضوی، ۱۳۷۸ ش.
۳۵. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ ج ۱۳، تهران: صدرا، ۱۳۸۵ ش.
۳۶. معرفت، محمدهادی؛ التفسیر و المفسرون فی ثوبه التشیب؛ مشهد: الجامعة الرضویة للعلوم الاسلامیة، ۱۴۱۸ ق/۱۹۹۷ م.
۳۷. معلمی، حسن؛ درآمدی بر فلسفه اصول؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۹ ش.
۳۸. نصیری، علی؛ «فلسفه علوم قرآنی»؛ قیسات، ش ۳۹-۴۰، ۱۳۸۵ ش.
۳۹. نکونام، جعفر؛ روش تحقیق با تأکید بر علوم اسلامی؛ ج ۵، قم: انتشارات دانشگاه قم، ۱۳۸۹ ش.
۴۰. ولایی، عیسی؛ فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول؛ ج ۶، تهران: نشر فی، ۱۳۸۷ ش.